قبله هدایت/ به بهانه خجسته زادروز امام علی النقی الهادی علیه السلام

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش ، صفحه 30

روزنه ای به سوی آفتاب

نخل ها آغوش گشوده بودند، شب آرام بود و ماه تماشا می کرد و دهکده «صریا» که موسی بن جعفر علیه السلام سنگ بنای آن را گذاشته بود، گام های پر طنین زمان را می شمرد. ستاره ها، خیره خیره، چشم به خانه ای گلین با پنجره های کوچک دوخته و گوش سپرده بودند تا با نخستین گریه شادی بخش مولودی خجسته، دل شاد شوند و خوشه خوشه، ایمان به پای او بریزند. رایحه دل نواز ملکوت، خانه را در آغوش فشرد. «علی» دیگری، پای به دنیا گذاشت و «محمد»ی دیگر، او را در آغوش گرفت. آن شب، نیمه ذیحجه سال 212 ه . ق بود.

مراسم نام گذاری

از سنت های زیبای اسلامی هنگام تولد کودک، گزینش نامی نیکو، عقیقه کردن برای او، تراشیدن موی سر نوزاد و صدقه دادن هم وزن آن با طلا یا نقره، دعا و خواستن خیر و برکت و سعادت برای اوست. امام جواد علیه السلام نیز چنین کرد: نام فرزند خود را به نشانه علاقه مندی به جد بزرگوارش و به پاس احترام به جایگاه او، علی نهاد. او چهارمین فرد از پیشوایان عصمت و طهارت بود که به این نام آراسته گردید. آنان به پاس علاقه و احترام نسبت به این نام و برای مبارزه با دشمنان دین ستیز این نام، فرزندان پسر خود را علی و دختران خود را فاطمه علیهاالسلام می نامیدند و خود نیز بر این موضوع اذعان می داشتند که «اگر خدا به آنان هزار فرزند دهد، نام همه آنها را علی خواهند گذاشت».

کنیه ها و لقب ه

کنیه اش، «ابوالحسن» بود و آراسته به لقب های: نجیب، مرتضی، هادی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیّب، متوکل، عسکری و نظامی - به سبب اقامت امام در محیط نظامی تبعید -. لقب های برازنده دیگری چون، ناصح، موثق، شهید، وفی، خالص نیز در برخی اسناد برای ایشان ذکر شده است که هریک به گونه ای گویایی جایگاه بلند شخصیت ایشان است.

مادر امام هادی علیه السلام

سمانه مغربیه، بانوی ارجمندی بود که شایستگی همسری جوادالأئمه علیه السلام و افتخار مادری امام هادی علیه السلام را یافت. او زنی متمایز از دیگران بود و با ازدواج با امام جواد علیه السلام و قرار گرفتن در معرض جاذبه های درخشان امامت، تا آنجا درخشید که امام هادی علیه السلام درباره او فرمود:مادرم، دانای جایگاه من و اهل بهشت است. او چنان است که شیطان از او می گریزد و فریب حیله گران دنیاپرست در او کارگر نیست. خدا پاسدار و نگهبان اوست و او در شمار مادران راستگو و درست کردار است.

خاستگاه تربیتی

امام هادی علیه السلام در محیط علم، ادب، اخلاق و پرهیزکاری پرورش یافت؛ در خانه و دامان پیشوایی بزرگ و مادری پاکدامن و مهرورز؛ در محیطی که هر روز شاهد تلاش خستگی ناپذیر پدر مهربانش برای نجات بشریت از تاریکی نادانی و مبارزه با محدودیت ها، دین زدایی ها و فتنه گری های حاکمان جامعه آن روز بود.

او از همان اوان کودکی با چهره واقعی دستگاه حاکم آشنا شد و خط مشی سیاسی آنان را شناسایی کرد. ترفندهای ضد دینی و سیاست بازی های دغل کارانه آنان را شناخت و خود را برای مبارزه ای گویا و شفاف و روشنگرانه آماده ساخت.

این پرورش صحیح و ظلم ستیزانه، آتشی از قهر و دشمنی با زورگویان و زرپرستان در دل او برافروخت؛ تا آنجا که وقتی پدرش، امام جواد علیه السلام ، از مدینه به عراق فراخوانده شد، وی را در دامان مهرگستر خود نشانید و فرمود: پسرم! دوست داری از عراق چه برایت سوغات آورم؟ او که انگیزه دشمن را از فراخوانی پدرش به عراق دریافته بود، با بغضی سنگین در گلو و دندان هایی به هم فشرده از خشم گفت: شمشیری خفت ناپذیر بسان پاره های آتش!؟ امام به فرزند دیگرش، موسی، رو کرد و از او پرسید: فرزندم! تو از سوغات عراق چه دوست داری؟ موسی پاسخ داد: فرش اتاق! امام دست نوازش بر سر جانشین خود که شش یا هفت سال بیشتر نداشت، کشید و در تحسین پیشوای پسین امت فرمود: «ابوالحسن میراث دار و شبیه من است و موسی به مادرش همانند است».

کودکی و نوجوانی امام هادی علیه السلام

او نیز کودکی بود در میان دیگر کودکان، با این تفاوت که دریایی از دانش و بینش درون سینه داشت. خانه اش در مدینه بود؛ شهری که مهد پرورش نیکان و زادگاه پیشوایان بود. مدینه شهری بود بلندآوازه و هر از چندگاهی در خود کودکی را می یافت که بر اثر پرورش در خانه وحی و طهارت، شگفتی همگان را برمی انگیخت. هادی علیه السلام نیز از آن دسته بود.

همان گونه که خداوند علم و حکمت را در کودکی به برخی از پیامبران خود ارزانی داشته بود، او نیز از این موهبت یزدانی برخوردار بود. کودک بود، ولی در شمار بزرگان دودمان هاشم؛ خُرد بود، ولی خردمند و دانشمند شهر؛ فرزند بود، ولی پدر دانش و بینش و این همه را از پدری بزرگ چون محمدبن علی علیه السلام به میراث داشت.

داستان او و آموزگار تحمیلی اش از سوی دستگاه حاکم، سند خوبی بر این گفته است. معتصم عباسی برای مردم فریبی و به نمایش گذاشتن خیرخواهی خود و کم ارج ساختن جایگاه علمی امامان، آموزگاری ناصبی و با گرایشی مخالف اهل بیت علیهم السلام برای امام هادی علیه السلام می فرستد. جُنیدی ناصبی، آموزگار کودکی شش ساله می شود و آموزش خود را آغاز می کند. پس از زمانی، از وضعیت درسی کودک می پرسند.

جنیدی زبردست که تحت تأثیر دانایی کودک قرار گرفته بود، از شیوه پرسش می آشوبد و می گوید: «کودک؟! کدام کودک؟ بگو پیرِ خرد! به خدا سوگندتان می دهم آیا در این شهر بزرگ دانشمندتر و ادیب تر از او سراغ دارید؟» با لحنی آمیخته به احترام، در حالی که کمترین گرایشی به خاندان پیامبر ندارد، می گوید: «به خدا، هرجا که من با تکیه بر پشتوانه ادبی ام به نکته ای اشاره می کنم که به گمانم فقط خودم به آن دست یافته ام و روزنه ای را آشکار می سازم، او دروازه هایی از آن را به رویم می گشاید که حیرت زده می شوم و من از او می آموزم. مردم می انگارند من آموزگار او هستم، اما به خدا قسم، او آموزگار من است و من دانش آموز اویم!

او بهترین آفریدگان است و دانشمندترین مردم. گاهی برای آموزش و آزمایش، پیش از ورودش به اتاق درس از او می خواهم که سوره ای از قرآن را بخواند. می پرسد: کدام سوره؟ من سوره ای طولانی را نام می برم. چنان با قرائتی درست و صوتی دلنوازتر از داود علیه السلام برایم می خواند و تأویل و تفسیر آیات را چنان به زیبایی می گوید که شگفتی وجودم را در هم می پیچد. سبحان اللّه! در میان این دیوارهای بلند و سیاه مدینه او این همه دانش را از کجا گرد آورده است؟!»

این دانش ژرف و بینش شگرف، هم نقشه مکارانه معتصم را نقشی لرزان بر آب می سازد و هم آموزگار ناصبی را به دوستداری از شیفتگان اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله تبدیل می کند.

شهادت پدر

شهادت پدر، جگر سوزترین رویداد زندگانی امام هادی علیه السلام است. هنگامی که مردم با معتصم که تازه به خلافت رسیده بود، بیعت کردند، معتصم برای گرفتن بیعت، جوادالائمه علیه السلام را به بغداد فراخواند. او به عبدالملک زیّات، والی مدینه نوشت که امام را همراه ام الفضل، دختر مأمون که همسر امام بود، به بغداد بفرستد. او به محض ورود امام به بغداد، در عملی فریب کارانه، از ایشان تمجید بسیار می کند و آنگاه، شربتی مسموم برای ام الفضل می فرستد تا امام را مسموم سازد. امام، نخست از خوردن آن خودداری می کند و پس از اجبار به نوشیدن آن، جام شهادت را سر می کشد.

شخصی که همواره همراه امام بود، می گوید: «امام جواد در بغداد به سر می برد. من در مدینه نزد علی النقی علیه السلام نشسته بودم. او که در آن زمان کودک بود، کتابی را باز کرده بود و می خواند که ناگهان دیدم، رنگش تغییر کرد و برآشفت. برخاست و داخل خانه شان دوید که هم زمان، صدای گریه و شیون از خانه آنها برخاست. پس از چند لحظه بیرون آمد. من با تعجب علّت آن را پرسیدم، فرمود: هم اکنون پدر بزرگوارم از دنیا رفت. دوباره پرسیدم: از کجا می دانید؟ فرمود: در من حالتی ایجاد شد که تا کنون با آن بیگانه بودم و آن نور امامت بود که بر من تابیده شد و دریافتم که پدرم از دنیا رفته و امامت به من منتقل شده است». او در این روز، هشت سال بیشتر نداشت.

نص بر امامت

امام جواد علیه السلام در دوران زندگانی پربرکت خود بر تبیین مسئله جانشینی خویش اهتمام فراوان داشت. از این رو، نصوص بسیاری بر امامت علی النقی علیه السلام پس از ایشان در کتاب های تاریخی آمده است. در واپسین سفری که امام جواد علیه السلام به بغداد می رفت، اسماعیل بن مهران از ایشان می پرسد: فدایت شوم! از اندیشه جان شما بیمناکم، امام پس از شما کیست؟ امام با تبسمی ملیح بر چهره فرمود: در سنت الهی شک و گمان راه ندارد.

هنگامی که امام به بغداد رفت، او دوباره این پرسش را تکرار می کند؛ زیرا اشخاص دیگری نیز مانند زیدبن موسی بن جعفر و موسی بن جواد مبرقع بودند که گمان گرایش مردم به سوی آنها می رفت. گرچه موسی احترام خاصی به برادر خود، هادی علیه السلام گذاشته و از سوی دیگر، امامت خود را رد کرده بود، ولی به هرحال شیعیان می خواستند از سوی امام عصر خویش، نصی بر این مسئله داشته باشند و به وظیفه خود آگاهانه عمل کنند. به همین سبب امام جواد علیه السلام در پاسخ فرمود: جانشینی پس از من، از آن فرزندم علی است.

خیرانی به نقل از پدرش می گوید: «من ملازم و گماشته خانه امام جواد علیه السلام بودم و احمدبن محمدبن عیسی اشعری، هر شب می آمد تا وضعیت بیماری امام را بداند. هرگاه فرستاده امام که میان آن حضرت و خیرانی پیغام می آورد و می برد، پیش خیرانی می آمد، احمدبن محمد برمی خاست و می رفت و آن فرستاده با خیرانی خلوت می کرد. او می گوید: شبی آن فرستاده بیرون آمد و احمدبن محمد برخاست و بیرون رفت و فرستاده با من خلوت کرد. احمد کمی قدم زد و برگشت و در جایی ایستاد که صدای ما را می شنید. فرستاده گفت: مولایت به تو سلام رسانید و فرمود: من از دنیا می روم و امر امامت به فرزندم علی منتقل خواهد شد. پس فرستاده رفت و احمد داخل شد. وقتی وارد شد، از من پرسید: او به تو چه می گفت؟ گفتم: خیر بود! احمد گفت: من صحبت هایتان را شنیدم. سپس شنیده هایش را باز گفت. به او گفتم: کاری کردی که خدا بر تو حرام کرده بود؛ زیرا از جاسوسی و تجسس منع فرموده است. حالا که شنیده ای پس بر این سخن گواه باش، شاید روزی به آن نیازمند شویم. مبادا تا زمانی که امام فرمود، آن را برای کسی بازگویی!

بامداد که شد، من عین دستور امام را در ده نسخه نوشتم و آنها را مهر زدم و به ده تن از بزرگان و سرشناسان شیعه سپردم و به همگی آنان گفتم: اگر پیش از آنکه من این کاغذها را از شما بخواهم، مرگم فرا رسید، شما آن را باز کنید و به نوشته های آن عمل کنید. وقتی امام جواد علیه السلام از دنیا رفت، من از خانه خود بیرون نرفتم تا آگاه شدم که بزرگان شیعه در خانه محمدبن فرج جمع شده و در امر امامت به گفت وگو پرداخته اند. محمدبن فرج، نامه ای برایم نوشت و مرا از آن گردهمایی آگاه ساخت. نوشته بود: اگر ترس فاش شدن مطلب نبود، من همراه این گروه پیش تو می آمدم، ولی دوست دارم تو نزد ما بیایی. من نزد آنان رفتم و دیدم که مردم گرد آمده اند. من از امامت امام هادی علیه السلام به آنان گفتم، ولی آنان در گفته هایم تردید کردند.

من به آن ده تن که کاغذها نزدشان بود و همگی در مجلس حضور داشتند، گفتم: کاغذهایی را که نزدتان به امانت گذاشته بودم، بیرون بیاورید؛ این، آن چیزی است که من بدان مأمور شده ام. برخی گفتند: ما دوست داشتیم که شخص دیگری نیز به این گفته های تو گواهی می داد و آن را تأیید می کرد. گفتم: خدا حاجت شما را نیز برآورد؛ این احمدبن محمد اشعری بر گفته های من گواه است، از او بپرسید. مردم از او پرسیدند، ولی او از گواهی دادن خودداری کرد. من او را به مباهله دعوت کردم، ولی او ترسید و اقرار کرد و گفت: آری من آن را شنیده ام، ولی می خواستم این افتخار نصیب یک عرب شده باشد، ولی اکنون که پای مباهله به میان آمده است، راهی برای پوشانیدن حقیقت و کتمان راستی باقی نمانده است. سپس جریان را بازگو کرد و همگی مردمی که در آن مجلس حضور داشتند، به امامت علی النقی علیه السلام معتقد شدند و از جا برخاستند».

همسر، فرزندان و نوادگان

امام هادی علیه السلام نیز بسان پدر بزرگوار خود، با کنیزی از بانوان ارجمند و پرهیزکار زمان خود ازدواج کرد. او، حدیثه نام داشت و در پاکدامنی، شیوه بزرگ بانوان اسلام را برگزیده بود. ثمره این پیوند، چهار پسر و یک دختر بود به نام های: ابومحمد الحسن (امام عسکری علیه السلام )، حسین، محمد، جعفر و علّیّه. حسین و برادرش، حسن علیه السلام را «سبطین» می خواندند و آن دو را به جدشان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تشبیه می کردند؛ چرا که نام پدران آنان نیز علی علیه السلام بود. حسین، بسیار تقواپیشه و درستکار بود و همواره به امامت برادر خود اقرار داشت. او در بقعه ای که قبر عسکریین علیهماالسلام در آن قرار دارد، مدفون است.

ابوجعفر، محمد فرزند بزرگ امام هادی علیه السلام بود. او نیز فردی پرهیزکار بود. برخی گمان می کردند که او پس از امام به جانشینی خواهد رسید، ولی پیش از شهادت پدر بدرود حیات گفت. روز درگذشت او، جمعی از بنی هاشم در خانه امام هادی علیه السلام بودند. جمعیت بسیاری از علویان، عباسیان و قریش و دیگر مردم مدینه حضور داشتند که امام حسن عسکری علیه السلام ، با حالتی گریان وارد شد. امام هادی علیه السلام به او فرمود: «فرزندم خدای را سپاس گو که امر خدا به تو روی آورده است (و تو جانشین من خواهی بود). حاضران که او را نمی شناختند، پرسیدند: مگر او کیست؟ گفتند: او حسن بن علی علیه السلام است.

محمد را در هشت فرسخی سامرا، نزدیک روستای «بلد» به خاک سپردند. کرامات بسیاری از ایشان دیده شده است و حتی اهل سنت و اعراب بادیه نشین نیز به او و زیارتگاهش ارج می نهند؛ تا جایی که از ترس او، سوگند دروغ به او نمی خورند و پیوسته از اطراف و اکناف هدایا و نذورات را به مزار او می آورند.

جعفربن علی النقی همان است که ادعای امامت کرد و جعفر کذّاب نام گرفت و اخبار بسیاری در نکوهش او وارد شده است. محسن و عیسی دو تن دیگر از فرزندان امامند که انسان هایی بسیار پارسا و پرهیزکار بودند. محسن در دوران خلافت مقتدر بالله در سال 300 ه . ق، در دمشق قیام کرد، ولی به شهادت رسید. سر او را به بغداد فرستادند و در کنار پل بغداد آویختند.

شمس الدین محمدبن علی از نوادگان اوست که او را به میرسلطان البخاری می شناسند و اولاد او را نیز بخاریون نامیده اند. او سیدی بلندمرتبه، زاهد و پرهیزکار بود که در بخارا می زیست. در اواخر عمر خود به روم سفر کرد و در شهر بورسا اقامت گزید و در سال 832 یا 833 ه.ق. از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. برای او در آن شهر آرامگاهی بنا کردند که مورد توجه مردم است و نذورات فراوانی به آنجا می برند.

پی نوشتها:

1. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، ج 4، ص 382. در بحارالانوار، ج 50، ص 197، «بصریا» خوانده شده است.

2. همان.

3. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1403، چ دوم، ج 44، ص 212. دلیل نام گذاری علی در اهل بیت علیهم السلام .

4. مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 401.

5. همان.

6. محمدبن جریربن رستم طبری، دلائل الامامة، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة، 1369 ه . ق، ص 216؛ ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، اثبات الوصیة، برگردان: محمد جواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، 1343 ه . ش، ص 428.

7. ابن عصفور البحرانی، وفیات الائمه، بیروت، دارالبلاغه، 1412، چ 1، ص 353؛ بحارالانوار، ج 50، ص 123.

8. باقر شریف قرشی، حیاة الامام علی الهادی، بیروت، دارالاضواء، 1408 ه . ق، چ اول، ص 23.

9. علی محمد علی دخیّل، ائمتنا، بیروت، دار مکتبة الامام الرضا علیه السلام ، 1402 ه . ق، چ ششم، ج 2، ص 252.

10. امام الهادی علیه السلام ، ص 23.

11. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، قم، انتشارات هجرت، 1374، چ هشتم، ج 2، ص 614 .

12. منتهی الآمال، ج 2، ص 616 .

13. وفیات الائمه، ص 353.

14. ائمتنا، ج 2، ص 216؛ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبة الصدوق، 1381 ه . ق، ج 1، ص 324.

15. سوره حجرات (49) آیه 12.

16. محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، ج 2، ص 420، علی بن ابی الفتح اربلی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج 3، ص 234.

17. محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، برگردان: هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378 ه . ش، ج 2، ص 420؛ کشف الغمه، ج 3، ص 234.

18. همان.

19. منتهی الآمال، ج 2، ص 687 .

20. همان.

21. همان.

22. همان، ص 690 .